

مولانا حسن کاشی آملی شاعر پارسی‌گوی شیعی سده هفتم

چکیده

سعی نگارنده در این مقاله بر آن است تا به معرفی یکی از شاعران مستعهد پارسی‌گوی شیعه در قرن هفتم ه. ق بپردازد. مولانا کاشی آملی به دلیل نداشتن دیوان شعر^۱، ناشناخته مانده است و در کتب تاریخ ادبیات و یا آثاری که به شرح احوال شاعران اختصاص می‌یابد اطلاع زیادی از وی داده نشده است.

نگارنده به اقتضای تأملی که در باب شعرای شیعی داشته است به اشعاری از شاعر مورد نظر برخورد که هم از جهت لفظ در خود توجه بود و هم از نظر موضوع و محتوا. پس از بررسی بیشتر در این معنی، به جمع‌آوری اشعار وی از داخل جنگها و مجموعه‌های شعری خطی در داخل و خارج ایران پرداخت^۲. در نهایت پس از صرف وقت زیاد توانست اطلاعاتی چند از وی فراهم آورد و تقریباً عمده اشعار وی را که در منابع مختلف خطی پراکنده بود جمع‌آوری کند. به امید آن که در آینده بتوان این مجموعه را در اختیار علاقه‌مندان و شیفتگان اهل بیت - علیهم السلام - و اهل ادب قرار داد.

۱ - ممکن است شاعر دیوان شعری داشته است ولی بعدها از بین رفته باشد.

۲ - چون بعضی نسخه‌های معتبر خطی فارسی در پاکستان و هندوستان است، نگارنده با مکاتباتی که انجام داد عکس برخی از اشعاری را که از کاشی آملی بود، فراهم آورد.

بدیهی است اهمیت شعر احساسی و عاطفی، شعر تعلیمی، تبلیغی، مذهبی و شعری که تعهد انسانی در آن مطرح شده باشد، مورد انکار هیچ کس نیست. مبلغان افکار و عقاید دینی و مذهبی که می‌بایست زحمت زیادی را در اشاعه مذهب و دین متحمل شوند، سعی می‌کرده‌اند از شعر به عنوان وسیله تبلیغ و اشاعه فکر و اندیشه‌شان استفاده کنند و به همین خاطر طرفداران عقاید مختلف برای اثبات عقاید خویش و احیاناً طرد و ردّ عقاید دیگران، از زبان شعر مدد می‌گرفته‌اند و اقوال شعرا را مورد حجّت قرار می‌داده‌اند.

پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان دین مبین نیز به اهمیت شعر و هنر خاصه شاعری و قوف کامل داشته‌اند و شاعران را در نشر حقایق دینی و حق طلبی تشویق و تشجیع می‌کرده‌اند. در صدر اسلام به برکت قرآن و سنت، گروهی شاعر در میان صحابه پیامبر به هم رسیدند که همراه با پیامبر اکرم به دفاع از اسلام می‌پرداختند. این شاعران همواره با پیامبر بوده‌اند، در سفر و حضر، هم مردان میدان کارزار بوده‌اند و هم پهلوانان پهنه شعر و سخن. گویند: حضرت شعر می‌خواند و از دیگران می‌خواست تا شعر بخوانند. براء بن عازب می‌گوید: پیغمبر اکرم را دیدم که خاکهای خندق را حمل می‌کرد و گرد و غبار، روی شکم حضرت را پوشانیده بود؛ حضرت در آن هنگام شعر عبدالله بن رواحه را زمزمه می‌کرد^۱.

اهمیت شعر در زمان ائمه علیهم السلام به جایی رسیده بود که برپایی مجلس شعر و

وَأَلْهَمَهُمْ لَوْلَا اَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا	وَأَلْهَمَهُمْ لَوْلَا اَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا
فَإِنْزَلْنِ سَكِينَةً عَلَيْنَا	و نَبْتَ الْأَقْدَامِ إِنْ لَا قِينَا
إِنْ أَوْلَاءٍ قَدْ نَجَّوْا عَلَيْنَا	و إِنْ ارَادُوا فَتْنَةً أَبِينَا

خداوند! اگر تو نبودی ما به هدایت نمی‌رسیدیم و نه اتفاقی در راهت می‌نمودیم و نه به سیاس تو به نماز می‌ایستادیم. تو خود آرامشی بر ما فرود آر و گامهای ما را استوار گردان هنگامی که تو را ملاقات می‌کنیم. دشمنان بر ما ستم نمودند و ما در مقابل فتنه هایشان همراهی نکردیم.

همچنین پیامبر اکرم (ص) از شعر حسان بن ثابت به وجد و سرور می‌آمد و برای او دعا می‌فرمود. حسان جریان غدیر خم را به شعر در آورده پیامبر اکرم دعا کرد و فرمود: يَا حَسَّانُ! أَنْتَ مُؤَيَّدٌ بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ: آن هنگام که با سختی ما را یاری کنی از تأییدات روح القدس بهره‌مند گردی، ای حسان! گویند: پیامبر اکرم (ص) منبری در مسجد برای حسان می‌گذازد و او بر منبر می‌ایستاد و فضایل پیامبر و مکتب او را بازگو می‌کرد و رسول خدا دعا می‌کرد و فرمود: خداوند، حسان را تا موقعی که از ما دفاع می‌کند، تأیید فرماید. (امینی، علامه: القدير، ترجمه محمد تقی واحدی، ج ۳، ص ۱۶).

صرف وقت به‌خاطر آن در مکتب اهل بیت جزو طاعات شمرده می‌شد و گاهی بعضی از اشعار نغز در شریفترین اوقات خوانده می‌شد. نوشته‌اند: امام صادق (ع) به شیعه دستور داد، شعر شاعر شیعی «سفیان عبدی» را به کودکان و نوجوانان بیاموزند تا از سالهای کودکی شور دینی و حماسه اعتقادی در وجود آنان پدید آید.^۱

شعرای شیعه مذهب قبل از قرن هفتم و هشتم هجری به جهت تسلط حاکمان غیر شیعی بر جامعه مسلمانان و تصدّی امر خلافت چندان امکان عرضه وجود پیدا نمی‌کردند و کمتر می‌توانستند عقاید مذهبی خویش را در کلام شعر به عنوان شعر تبلیغی به کار گیرند. با وجود این شاعرانی بوده‌اند که با پذیرش خطرات احتمالی به سرودن اشعاری در تبلیغ مذهب شیعه، یاری حضرت علی (ع) و پیروی از آن حضرت می‌پرداختند. رایجترین روش تبلیغ مذهب در بین شیعه، مدح و منقبت ائمه معصومین به خصوص حضرت علی (ع) بوده است.

مدایح مذهبی از مقوله شعر منتهد است، و شاعر در سرودن اشعار مذهبی بر آن بوده است تا رسالت خویش را به عنوان اجرای یک حکم الهی به انجام رساند. مسؤولیت شاعر در ابلاغ آنچه می‌بایست به عنوان یک وظیفه دینی انجام دهد موجب می‌شده است تا شاعر هنر شعری‌اش را دست‌مایه این راه قرار دهد و احیاناً جان‌اش را بر سر این کار بگذارد.

در این‌گونه آثار، شاعران حقایق رهبران الهی و راه آنان را می‌نمایانند و می‌کوشیدند تا با زبان شعر، حقایق را به فرهنگ جامعه و شعور اجتماعی منتقل سازند و سعی می‌کردند تا حق را بنمایانند و موضع مردان حق و رهبران راه نجات و طریق سعادت را در برابر دیگران به‌ویژه جبّاران و ستمکاران و غاصبان تحکیم بخشند و استوار سازند.

این شیوه از تفکر شاعرانه که نوعی مسؤولیت مذهبی هم محسوب می‌شده است، به‌عنوان مختلف تا قرن هفتم ادامه داشته و در این زمان رواج بیشتری یافته است. از جمله شعرای متبحر شیعی قرن هفتم که شعر و کلام خود را به خدمت تبلیغات مذهبی شیعه در

آورده است و از مصادیق بارز ادبیات و شعر متعهد است - چنان که در پیش هم اشاره شد - شاعر شیعی، مولانا کاشی آملی است.

مولانا حسن کاشی آملی از شعرای برجسته مذهبی در قرن هفتم هجری است. نام او را بیشتر تذکره‌نویسان «حسن» دانسته و خود او هم در شعرش چنین اشاره می‌کند:

آن «حسن» نامم که اندر مدح داماد نبی می‌کند بر طبع پاکم روح حسان آفرین^۱
لقب حسن را پاره‌ای مآخذ^۲ «جمال الدین» و در بعضی منابع^۳ «کمال الدین» آورده‌اند.

اشتهار این شاعر گویی بیشتر به لفظ «کاشی» بوده و خود وی از آن به عنوان تخلص و لقب شعری استفاده می‌کرده است:

ز اهتمام تو باشد که طبع «کاشی» مسکین همی فشانند از این گونه درجهای معقد
بنابر ادعای خود شاعر اصلش از کاشان بوده، اما مولد و منشأ حیات وی ناحیه آمل بوده است و شاید بی‌جهت نبوده است که او را مولانا حسن آملی هم خوانده‌اند، خود وی اشاره می‌کند که:

مولد من آمل و آبشخورم مازندران از ره جد و پدر نسبت به کاشان می‌رود
صاحبان تذکره و نقادان شعر و سخن، از کاشی آملی به عنوان احسن المتکلمین یاد کرده‌اند^۴ و از جهت اعتبار خاص برخی عنوان «مولانا» را شایسته او دانسته‌اند^۵.

مولد شاعر به‌طور قطع شهر آمل بوده است، شهری آباد در ناحیه مازندران فعلی، و با

۱- دولتشاه سمرقندی: تذکرة الشعراء، تصحیح محمد عباسی، ص ۳۲۱؛ محمد علی مدرس تبریزی: ریحانة الادب، انتشارات خیام، ج ۵، ص ۳۳؛ محمد مظفر حسین لکنهوی: تذکرة روز روشن، چاپ سنگی، هند، ۱۲۹۷ هـ. ق، ص ۲۰۸.

۲- جاجرمی، محمد بن بدر: مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، به‌اهتمام میرصالح طیبی، چاپ انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۶۰.

۳- خوافی، میرزا عبدالرزاق ملقب به صمصام‌الدوله: بهارستان سخن، چاپ هند، ۱۹۵۸ م. ص ۳۲۵؛ امین احمد رازی: هفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۵۷.

۴- ریحانة الادب، همان، ج ۵، ص ۳۴.

۵- شربت‌دار سپاهانی، ابراهیم بن محمد: تذکرة الشعراء سپاهانی، نسخه خطی، به‌شماره‌های ۵۹۰۰ و ۳۹۸۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ تذکرة روز روشن، همان، ص ۲۰۸.

توجه به قراین مختلف معلوم می‌شود که شاعر عمده عمر خود را در قرن هفتم و مدت کوتاهی را در اوایل قرن هشتم سپری کرده و در این دوره معاصر سلطان محمد خدابنده (۷۰۳-۷۱۶) بوده است.

دولت‌شاه سمرقندی در باره تاریخ وفات شاعر اظهار بی اطلاعی کرده و می‌گوید: «وفات مولانا حسن معلوم نبوده که در چه تاریخی رخ داده است، والله اعلم، مدفن او در سلطانیه است و وفاتش در عهد سلطان محمد خدابنده بوده است»^۱.

در کتاب تاریخ ادبیات ایران^۲ به اختصار از این شاعر یاد شده و مؤلف آن قول دولت‌شاه سمرقندی را پذیرفته است، چرا که نزدیکتر به زمان شاعر بوده است. از محتوای شعر و سخن شاعر هم قرینه‌ای که زمان شاعر را به صورتی روشن معین کند، حاصل نمی‌شود. از این جهت باید چشم به راه مآخذ تازه‌تری بود.

شخصیت اجتماعی و مذهبی شاعر

اگرچه دیوان این شاعر به صورت مشخصی در اختیار نیست و تذکرها هم به وجود چنین اثری اشاره‌ای روشن نکرده‌اند، اما همان اشعار و ابیات پراکنده‌ای که در جنگها و تذکرها دیده می‌شود، تا حد زیادی نمایانگر شخصیت اجتماعی و مذهبی شاعر تواند بود.

عموم تذکره نویسان بدون آن که به مجموعه شعری او اشاره‌ای کنند، او را مداح شاه ولایت، امام متقین و اهل بیت «یس» - علیهم السلام - دانسته‌اند. دولت‌شاه که به احتمال زیاد به اشعار بیشتری از شاعر دسترس داشته است می‌گوید: «از

۱ - دولت‌شاه سمرقندی: همان، ص ۳۲۱.

۲ - صفاء، ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فردوسی، ج ۳، ص ۷۴۵. مؤلف در کتاب خود احتمالاً به علت در دست نداشتن هفت بند (ترکیب بند) کاشی آملی، یکی از اشعار دیگر او را که قصیده‌ای است بلند، هفت بند او دانسته است و مطلع آن این بیت است:

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین وی ز عزت ماحد بازوی تو روح الامین

در حالی که مطلع هفت بند او این بیت است:

السلام ای سایه ات خورشید رب العالمین آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین.

جملهٔ مادحان حضرت شاه ولایت پناه، امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب (ع) بود و هیچ کس به متانت و لطافت او سخن نگفته است»^۱. دیگر تذکره نویسان کلام دولتشاه را تأیید کرده و عموم قصاید و اشعار حسن آملی را در نعت و مناقب ائمهٔ اطهار دانسته و برآنند که او ملقب به احسن المتکلمین، شاعری است ماهر، متقی، جلیل القدر و عظیم الشان که در محبت خاندان رسالت قدمی ثابت و قلبی راسخ داشت و مدایح بسیاری در حق ایشان گفته است و به جز مدح ایشان اصلاً شعری نسروده و گرد مدایح اکابر وقت نگشته است.^۲

با توجه به این اطلاعات اندک، نمی توان به درستی چهرهٔ واقعی این مداح اهل بیت را نشان داد، اما این نکته مورد تأیید است که او ذوق و استعداد خود را وقف مناقب خاندان رسالت و امامت کرده، کمتر گرد دربار و درباریان گشته است، بلکه کلام استوارش را در طریق کلمهٔ حق به کار برده، در واقع شیفتگی او در این راه از سخش پیداست:

مسنم که یرلغ طبعم به دار ملک بقا نوشته اند به مداحی محمد و آل
درون مدت سی سال کس نداد نشان که بوده ام به سخن پیش کس مدیح سگال
مخدرات سرپردهٔ ضمیر مرا به مدح آل علی بسته اند عقد وصال
به روضهٔ دل «کاشی» ثنایشان خواند هر آن شکوفه که سر برزند ز شاخ خیال
همچنین از سر اعتقاد یاد آور می شود که مداح آل علی نباید به مدح غیر آنان بپردازد و گرنه در روز حشر معذور نخواهد بود:

من غلام حیدر و آن گاه مداحی غیر خواجگان حشرکی معذور دارندم درین

* * *

هر دل که دوستی علی اختیار کرد او را خدای در دو جهان بختیار کرد
همین اعتقاد پاک است که شاعر را پیرو مولایش کرده به سوی زهد و ورع کشانده و بر آن داشته است تا به تکلف چیزی نگوید و از مدح بی جا جهت ارتزاق خودداری کند و دست به مدح حاکمان زمان خویش نیالاید:

۱ - دولتشاه سمرقندی: همان، ص ۳۳۱.

۲ - تذکرهٔ روز روشن، ص ۲۰۸؛ همچنین جنگ خطی به شماره ۴۵۷، دانشکدهٔ الهیات مشهد، نسخ خطی.

من آن نیم که ز دیوانهای کهنه به زور فراهم آورم شعری به صد هزار اشکال
در قبال دیگر شعرای مدّاح و به منظور جلوگیری از هرگونه بیهوده‌گویی
از سوی بدخواهان به کلام خود اشاره می‌نماید و به مهارت و سخنوری خود، و سخنش
را در بلاغت سحر و معجزه و در صافی و پاکی بسی زلالتر از آب می‌داند، آن‌جا که
می‌گوید:

نمی‌کنم به جهان در سخنوری دعوی وگر کنم نبود چرخ را محل سؤال
ولی گهی که چو عرض سخن پدید آید کنم به معجز معنی ادای سحر حلال
صفای گوهر پاک از عقیده پاکم هزار طعنه زند بر صفای آب زلال
صفت پارسایی و ورع شاعر و پرهیز او از دنیاداری و دنیاطلبی شخصیت شاعر را
به گونه‌ای می‌نماید که دین را به دنیا نفروشد و کمال خویش را در پرتو لطف و عنایت
خداوندی بجوید:

اگرچه مال ندارم یقین آن دارم که دین خود نفروشم به دینی از پی مال
ز فیض همت صاحبقران فیض و کرم رسیده‌ام به کمال و گذشته‌ام ز کمال
اعتقاد راستین شاعر به تشیع و اظهار ارادت کامل وی به خاندان رسالت و ائمه اطهار
- علیهم السلام - به خوبی در شعر او نمایان است:

پیوسته از متابعت حبّ مرتضی وصف دو شاهزاده کشور نوشته‌اند
زین العباد آدم آل عبا «علی» است بعد از علی «محمد و جعفر» نوشته‌اند
یک ره طواف شاه «رضا» را به حکم دین هفتاد حج اعظم اکبر نوشته‌اند
بعد از امامت «تقی» و طاعت «نقی» منشور میر دین شه «عسکر» نوشته‌اند
مهدی که قائم است از او دور روزگار اصلاح کائنات^۱ ... مشعر نوشته‌اند
بدین ترتیب زبان شاعر زبان تبلیغ بوده است؛ کناره‌گیری وی از مدح سلاطین و
حاکمان زمان و گرایش هر چه بیشتر به مدح مردان صالح و راهبان حق و حقیقت، این واقعیت
را به ما نشان می‌دهد که او نه تنها شاعری آزاده است، بلکه کسوت فاخر تبلیغ دین را به
شایستگی تمام بر تن داشته است.

۱ - نسخه خطی است و افتادگی دارد، نسخه دیگری تاکنون به دست نیامده تا با توجه آن تصحیح شود، رجوع کنید:
نسخه خطی به شماره ۱۶۲۰، دانشکده الهیات مشهد، نسخ خطی.

و اما هنر شاعری «کاشی آملی» بیشتر ناظر است به سبک سخن او و پیوند عمیقی که میان احساس و شعر او استوار است.

از کاشی آملی، آثاری منقح و یکدست باقی نمانده و در تذکرها به اثر یا آثاری شناخته شده و مسلم از شاعر به صراحت اشاره نشده است. دولتشاه سمرقندی که نزدیکتر به زمان شاعر بوده، اظهار نظری راجع به دیوان شعر یا اثر دیگری از وی ندارد، ولی از آن جا که گفته: «غیر از مناقب ائمه چیز دیگری نگفتی» به احتمال قوی، دیوان یا حداقل مجموعه‌ای از شعر شاعر را دیده است.

صاحب بهارستان سخن می‌گوید: «دیوان مولانا کاشی متداول است و قصاید مشهور دارد»^۱. همچنین صاحب تذکره ریحانة الادب^۲، کتابی به نام «الانشا» به کاشی آملی نسبت داده است که در علم و ادب و شعر و حکمت بوده است. لازم به یادآوری است که تنها مجموعه شعری کم حجم و مختصری که از شاعر مورد نظر دیده می‌شود و به صورت نسخه خطی است، «هفت بند» اوست در منقبت حضرت علی (ع). به جز «هفت بند» اشعار دیگر شاعر که نگارنده آنها را از لابه‌لای صفحات جنگهای خطی و مجموعه‌های شعری خطی و تذکرها جمع‌آوری کرد^۳، عمدتاً از نوع قصیده است و کمتر قطعه یا غزلی در میان شعر او دیده می‌شود. با توجه به این امر شاید بتوان گفت که کاشی آملی شاعری قصیده سراسر و چون مدح و منقبت اهل بیت را شعار خویش ساخته بوده، قصیده را بهترین نوع شعر برای رسیدن به این مقصود می‌دانسته است.

ویژگیهای شعری شاعر

کاشی آملی را - چنان که ذکر شد - باید از شعرای خوب قصیده سرا دانست. شاعر با مهارتی که در این نوع ادبی داشته به‌خوبی از عهده بیان آن برآمده است. سبک قصیده‌سرایی وی چنان است که شاعر در سرودن قصیده، اغلب از آوردن تغزل و تشبیب پرهیز می‌کند و بیشتر به بیان آنچه هدف اوست می‌پردازد. بدین ترتیب معنی را فدای لفظ نمی‌کند تا از طریق بیان شعری، کلامی ساختگی و مصنوع حاصل شود. از این رو لفظ و معنی در سخن او

۲- ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۵.

۱- بهارستان سخن، ص ۳۳۵.

۳- مجموعه‌ای از قصاید و دو ترکیب بند، برای اطلاع بیشتر رکن. منابع ذکر شده در آخرین پاورقی همین مقاله.

برابر است و بالطبع سخنش بسیار روان و قابل فهم، به طوری که کمتر قصیده‌ای از او نیاز به شرح و توضیح دارد*^۱. او خود در این باب می‌گوید: سادگی کلام من در شعر نه به خاطر کم‌مایگی است، که اگر بخواهم سخن را به آرایش صورت آراسته گردانم و دعوی سخن کنم، کلام را به معجز و سحر می‌کشانم و جای هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارم:

نمی‌کنم به جهان در سخنوری دعوی و گر کنم نبود چرخ را محل سؤال
ولیک چون گه عرض سخن پدید آید کنم به معجز معنی ادای سحر حلال
علاوه بر سادگی، صداقت بیان شاعر نیز ستودنی است، چرا که آنچه وی می‌گوید و راست هم می‌گوید، از سر ایمان اوست و اخلاص و دل‌دادگی:

منم که می‌زنم از حُب آل احمد لاف ز جان و دل شده مولای آل عبد مناف
منم که خون عروقم ز تف آتش مهر چو آهوان ختن مشک می‌شود در ناف
و آن جا که سخن از باور درست و ایمان راسخ است، چنین بیان می‌دارد:

در ره توحید و عدل استاده‌ام مردانه وار حُجَّتَم قاطعتر از شمشیر بَرّان می‌رود
بنابرین کلام کاشی، گرچه نوعی ابداع شعری نیست، اما نمودار نوعی انقلاب فکری است؛ انقلاب در زمانی که همه شاعران و نویسندگان سعی در مصنوع ساختن شعر و آرایشهای لفظی اشعارشان داشته‌اند و مدح بی‌جای این و آن. این است که باید کاشی را قصیده‌سرایی سهل‌گوی و استادی ماهر دانست که تحوّل شعری را در ماهیت و معنی شعر می‌داند نه صورت آن. به همین خاطر است که شعر او مقبول طبع دین‌باوران شده و زبانزد خاص و عام بوده است. خود او چنین خبر می‌دهد:

در خراسان و در عراق همی شعر کاشی همی کنند از بر
به اقتضای شعر مذهبی، باید از خصوصیات دیگر شعر کاشی، وجود زمینه‌های اخلاقی و پند و موعظه و حکمت را دانست و در واقع ارائه طریق و مخاطب قرار دادن انسانهایی که

* به نمونه‌های شعر او در بخش انتهایی مقاله مراجعه شود.

اگر می‌خواهند در دنیا و آخرت توفیقی داشته باشند، باید به‌ریسمان ولایت و امامت چنگ بزنند:

هر دل که دوستی علی اختیار کرد او را خدای در دو جهان بختیار کرد
فرخنده طالع آمد و فیروز درگذشت آن کس که خدمت در آن شهسوار کرد
از خصلت‌های اخلاقی بارزی که بازتاب آن در شعر کاشی مشهود است - و خود نیز در
بیشتر اشعارش بدان اشاره دارد و افتخار می‌کند - مناعت طبع و قناعت والای اوست نسبت
به مظاهر زندگی و پرهیز از ظاهر سازی و روزگار فریبده؛ وی اهل استغنائی کامل است و نام را
با نان عوض نمی‌کند:

آن توانگر هم‌تم در دین که با افراط فقر ظاهر است از خلق عالم فرط استغنائی من
تا نریزد آبرویم پیش هر کس بهر نان قفل خاموشی است دایم بر لب گویای من
وی به کم و بیش دنیا بی‌اعتناست، توجه او به عنایت الهی است و پاداش
خداوندی:

غم ز درویشی ندارم چون که می‌دانم که هست در کف سالار محشر مایه «اثری»* من
یارب از فضل و کرم سیراب کن طبع مرا زان که از حد تجاوز رفت استسقای من
لطافت و تازگی که خاص کلام عاشقانه و عارفانه است و از درونی پاک سرچشمه
می‌گیرد، در شعر کاشی قابل ملاحظه است:

گوی صبا به لطف به آن سروگل عذار کز ناز و جور و خشم تو شد جان من فگار
خونین جگر چون لاله‌ام از جور روزگار رفتیم و داغ عشق تو بردیم یادگار
تا بعد از این جدا نکنند یار را ز یار^۱

گرچه از کاشی آملی غزلی به دست نیامد و در صحیفه‌ای تاکنون نیافته‌ام، لکن روحیه
شعری او می‌رساند که می‌توانسته است غزل بسراید و لطافت غزل‌های ناسروده‌اش را پیشاپیش
می‌توان حس کرد:

روزی که به سر منزل عشق تو رسیدم جام ستم از دست جفای تو کشیدم^۲

* - «اثری» توانگر شدن، بسیار مال؛ دهخدا: لغت‌نامه (ذیل همین کلمه).

۱ - جُنگ خطی، به شماره ۵۴۰۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش نسخ خطی.

۲ - همان، شماره ۵۴۰۰.

مسائل کلامی و جدلی به لحاظ برخورد عقاید و اهداف تبلیغی وارد شعر کاشی شده و شاعر برای اثبات نظریات خود از آن به موقع استفاده می‌کرده است. این امر می‌رساند که وی در فن کلام دستی داشته و خود را برای احراز شرایط تبلیغ از هر جهت آماده می‌کرده است:

آن خدایی را که بتوان دید بیزارم از او و آن رسولی کاندراو نوعی ز عصیان می‌رود
 عدل پاک او منزّه دانم از شرک و فساد آیه «ثم استقاموا»^۱ بهر برهان می‌رود
 گر خدا بر کفر فرعون در ازل راضی بدی ظلم بودی هر چه بر فرعون و هامان می‌رود
 هر که بر ذات خدا چیزی روا دارد از این روز محشر بسته با زنجیر شیطان می‌رود
 آملی در کار شعر و شاعری از سبک و شیوهٔ شعرای قبل از خود متأثر است و می‌توان گفت که محتوای کلامش به لحاظ اعتقادی بی ارتباط با سخن شعرایی از نوع «کسایی»، «ناصر خسرو» و دیگر شاعران شیعی قرن چهارم و پنجم نیست. تعریض و جدلهایی که در سخن شعرایی چون کسایی و ناصر خسرو وجود دارد، در شعر آملی هم دیده می‌شود. از باب مقایسه می‌توان به مواردی چند به عنوان نمونه بین دو شاعر - کسایی و آملی - بدین شرح اشاره کرد:

کسایی:

بی تولا بر علی و آل او دوزخ تو راست خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین
 کاشی:

کسی کو بغض آن شه داشت در دل نصیبش غیر نطف و بوریا نیست
 کسایی:

هر کسی کو دل به بغض مرتضی معیوب کرد نیست آن کس بر دل پیغمبر مگی مکین
 کاشی:

هر آن کو مرتضی را باز پس داشت به دین جز مرتد و دزد و دغا نیست
 کسایی:

گر نجات خویش خواهی در سفینهٔ نوح شو چند باشی چون رهی تو بی‌نوای دل رهین

کاشی:

هر دل که دوستی علی اختیار کرد او را خدای در دو جهان بختیار کرد
کسایی:

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار
کاشی:

چون نام علی بشنوی و مدحت آتش گر مؤمنی از بهر خدای اُسجُد و اُرْکَع
از دیگر شعری که کاشی از او متأثر است و در قصیده پا جای پای او نهاده، خاقانی
شروانی است. کاشی آملی یک جا به پیروی از خاقانی قصیده غزایی سروده است و چه زیبا
در این تتبع از عهده بر آمده:

هر سحر از موج این دریای گوهر زای من گوهر معنا دهد فکر فلک فرسای من
شمع گردون در شبستان حرم باز آورد روز وضع حمل معنی، خاطر عذرای من
نو عروسان معانی را برون آرد ز غیب سوی صحرای سخن، نظم سخن پیرای من
وی در ادامه، اشاره به شاعر شروان کرده، می گوید:

دامن از دُرّ معانی تا گریبان پرکنم چون خورد غواص فکرت، غوطه در دریای من
لوح ابجد در کنار طبع «خاقانی» نهد در دبیرستان معنی خاطر دانای من^۱
کاشی خود را در شعر دارای فکری توانا و ذوقی خلاق می داند و می گوید:
کمترین مملوک حیدر «کاشی ام» کز فضل او در سخن بالاتر از عیسی است استعلائی من
تا به بازار سخن نقد معانی می برم قلب روی اندود بیرون ماند از سودای من
گر ز روی امتحان صد بار در آتش زند جز طلا بیرون نیاید زرّ مستوفای من
چنان که اشاره کردیم، متأسفانه تاکنون از این سراینده شیعی مذهب دیوان شعری
به دست نیامده است. نگارنده سعی کرده تا با بررسی جدّی مجموعه های شعری (نسخه های
خطّی) و تذکره های موجود، اشعار قابل توجهی را از شاعر فراهم آورد و خدمتی در خور،
نسبت به این شاعر خادم دین و ادب انجام بدهد.

۱- این قصیده بر وزن قصیده های است از خاقانی با مطلع زیر:

صبحدم چون کله بند آه دود آسای من چون شفق در خون نشنید چشم شب پیمای من
(رک. دیوان خاقانی، تصحیح ضیاء الدین سجادی، ص ۳۲۰).

اینک به منظور آشنایی بیشتر با طرز و سبک کار و شعر شاعر، مواردی آورده می‌شود؛ بدین امید که بتوان سرانجام با کمک و مساعدت اهل تحقیق، مجموعه‌ای از این شاعر دل سوخته، معتقد و شیفتهٔ اهل بیت - علیهم السلام - فراهم آورد.

قصیده در مدح و منقبت علی (ع)

پیش از این کاین طارم فیروزه منظر کرده‌اند
 بسته‌اند از مهر اول عهد با ارواح خلق
 خاک آدم در عدم پیدا کنید کز نور او
 تخت گاه رفعتش برتر ز عرش آن روز شد
 یا امیر المؤمنین فریاد کاشی رس به لطف
 از کف دریا نصاب یک نصیبم بخش از آنک
 کربلای من شد آمل زان که نان من در او
 غم ز درویشی چه دارم زان که می‌دانم یقین
 قرب سی سال است افزون کاجر مستوفای من
 گر بهشت الحق هواداری حیدر را جزاست
 دولت باقی جزای مهر حیدر کرده‌اند
 وانگهی ترکیب خلق از جسم و جوهر کرده‌اند
 چهره اقلیم نه گردون منور کرده‌اند
 کز شرف معراجش از دوش پیمبر کرده‌اند
 ای که لطف داروی دلهای غمخور کرده‌اند
 تشنگان راه را سیراب از آن در کرده‌اند
 تنگتر ز آب است کان بر آل حیدر کرده‌اند
 عزتی کز فقر با سلمان و بوذر کرده‌اند
 در کف سلطان دین ساقی کوثر کرده‌اند
 شادی «کاشی» که این، او را میسر کرده‌اند

در مدح اهل بیت (علیهم السلام)

منم که یرلغ طبعم به دار ملک بقا
 درون مدت سی سال کس نداد نشان
 مـخـدّرات سرپردهٔ ضمیر مرا
 به روضهٔ دل کاشی ثنائشان خواند
 گناه من همه این است در عراق ولی
 نمی‌کنم به جهان در سخنوری دعوی
 من آن نیم که ز دیوانهای کهنه به زور
 ولی گهی که چو عرض سخن پدید آید
 نوشته‌اند به مدّاحی محمد و آل
 که بوده‌ام به سخن پیش کس مدیح سگال
 به مدح آل علی بسته‌اند عقد وصال
 هر آن شکوفه که سر بر زند ز شاخ خیال
 زهی گناه که بر عصمت من آمد و آل
 و گر کنم نبود چرخ را محل سؤال
 فراهم آرم شعری به صد هزار اشیکال
 کنم به معجز معنی ادای سحر حلال

صفای گوهر پاک از عقیده پاکم هزار طعنه زند بر صفای آب زلال
 به شهد مدح کسی گر زبان گشایم، باد زبان ناطقه‌ام در گه شهادت لال
 اگر چه مال ندارم یقین آن دارم که دین خود نفروشم به دینی از پی مال
 ز فیض همت صاحبقران فیض و کرم رسیده‌ام به کمال و گذشته‌ام ز کمال
 حکایت من اگر چه درازنا دارد در حدیث فرو بسته‌ام ز بیم ملال
 ز خاک خطه آمل سزد اگر «کاشی» کند ز غربت و دوری خویش از تو ملال

در مناعت طبع

مرا یاران نیکوخواه روا دارند گه گاهی که چند از دست درویشی بری اندوه بی پایان
 تو باین طبع و این فکرت چرا باشی در این محنت به ممدوحان خود یک ره بر بخوان و ز زرستان
 جوابش را نمی‌دانم رهی بالای خاموشی که خاموشی است عاقل را جواب مردم نادان
 مرا عهد است با آن مه که تا هستم بر آن عهدم نگردانم معاذالله سر از عهد و دل از پیمان
 رهین شکر ایشانم شکایت نی معاذالله که هست از کفر بالاتر بر اهل خرد کفران
 نیم ز آنها بحمدالله که در بازار مدّاحی بریزم خون دیوانی به نظم قطعه آسان
 مرا از مدح آن اشراف، دیوان است پر معنی که یک یک شعر او خیزد پی توقیع هر دیوان
 چو دست لطف ربّانی گریبان دلم بگرفت ز محنت خانه دنیا کشیدم پای در دامن
 نخواهم نعمت دنیا که مقداری ندارد این نخواهم دولت فانی که بس قدری ندارد آن
 گدای کوی آن شاهم که در کوی گدایانش سلیمان با همه حشمت ندارد پایه سلمان
 مرا اگر قوّت مالی نباشد غم چرا باشد که منعم را در آن عالم نخواهد بود جز حرمان
 خلل باید که اندر دین نباشد مرد مؤمن را کمال معرفت گو باش و دنیا باش در نقصان^۱

ترکیب بند (مربع) در منقبت علی (ع)

آن شاه که سرور و امام است آن است که دین بدو تمام است
 آن خسرو ملک آفرینش
 کز فضل چو سید الانام است

سلطان چهار حد دین است دیباجهٔ دفتر یمین است
 آرایش کشور زمین است
 خورشید سپهر احترام است
 ای یافته از خدای پیوست بر مرتبهٔ مقربان دست
 هر دل که نه عهد با غمت بست
 شادی و طرب بدو حرام است
 سالار بهشت و حوض کوثر علامه علم چهار دفتر
 یک اصل ز بهر آن دو گوهر
 گر نه فلک اندر احتشام است
 ای رفعت سدره گیر و گاهت افلاک خزیده در پناحت
 با فیض ضمیر قدر جاهت
 خورشید چه بود فلک کدام است
 هر سینه که مهر او پذیرد باید که به یاد او بمیرد
 خود را به هوا چگونه گیرد
 آن مرغ که پای بند دام است
 ای روشنی روان عاقل صدقی که مراست با تو در دل
 خورشید رساله محامل
 بیرون ز تصوّر و کلام است
 ای بر همه انبیا مقدّم ای قبلهٔ کعبه از تو خرم
 خصم تو در آتش جهنم
 می‌سوزد و این عجب که خام است
 هر منزلی که سروری داشت از حضرت تو مهتری داشت
 آن کس که طریق دیگری داشت
 بی‌نور بمانده در ظلام است
 ای رفته ز روی پادشاهی حکم تو ز ماه تا به ماهی
 فرمای کنون به هر چه خواهی
 کاقبال مطیع و بخت رام است

ای نام تو مونس روانم یاد تو حیات جاودانم
 روزی که نه مدحت تو خوانم
 آن روز مرا ز غصه شام است
 شاهان ز ضمیر من چه آید تا مدحت چون تویی سراید
 از مورچه‌ای چه برگشاید
 آن راکه جهان در انتظام است
 تا «کاشی» خسته با تو پیوست هر عهد که کرد با تو نشکست
 باشد ز شراب عشق تو مست
 هشیار دل و خجسته کام است
 ای دل ره دوستی سپردن افتادگی است و غصه خوردن
 لیکن به وفای دوست مردن
 این مهر و محبت تمام است^۱

ترکیب بند، در مدح و منقب علی (ع)^۲

السلام ای سایه ات خورشید رب العالمین آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین
 مفتی هر چار دفتر قاضی هر هشت خلد داور هر شش جهت اعظم امیر المؤمنین
 عالم علم «سلونی» شهسوار لَو کُشِف ناصر حق نفس پیغمبر امام راستین
 مقصد تنزیل «بلّغ» مرکز اسرار غیب مطلع «یتلوه» شاهد مقطع حبل المتین
 صورت معنای فطرت معنی ایجاد خلق سرّ اصل آل آدم نفس خیر المرسلین
 صاحب «یوفون بالندر» آفتاب انما قرّة العین «لعمرك» نازش روح الامین
 در جهان از روی حشمت چون جهانی در جهان در زمین از روی رفعت آسمانی بر زمین
 از عطای دست قیّاض تو دریا مستفیض وز ریاض نزهت طبع تو رضوان خوشه چین
 صاحب دیوان امرت موسی دریا شکاف پرده دار بام قصر عیسی گردون نشین

۱- جُنگ خطّی به شماره ۳۵۲۸، مأخذ پیشین.

۲- از این ترکیب بند به «هفت بند» یاد شده است. نسخه خطّی، به شماره ۳۶۶، کتابخانه گنج بخش، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. صص ۱۷-۲۵. در این جا به جهت اختصار به آوردن سه بند پسنده شد.

نقش بند کاف و نون از روی فطرت تاکنون ناکشیده چون مه رخسار تو نقش مبین
 ناشنیده از اون مهد تا باقی عمر بی رضای حق ز تو حرفی کرام الکاتبین
 مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی محال و ر بود ممکن نه الا رحمة للعالمین
 آن که مدّاحش خدا همدم رسول الله بود

گر کسی همتاش جویی هم رسول الله بود

ای به غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس بسته بر مهر تو ایزد مهر حورالعین و بس
 مهره از مهر گلولی صبح بر نارد فلک گر نه از مهر تو آید صبح صادق را نفس
 کیست با قدرت سپهر و چیست بارای تو مهر آن ز قدرت مستفاد و این زرایت مقتبس
 کاروان سالار جاهت چون کند آهنگ راه چرخ را بر دست پشاهنگ بندد چون جرس
 با شکوه و صولت دستان نیاید در شمار در بر عنقای مغرب* کی شکوه آرد مگس
 قوت بازوت گردستان بدیدی در مصاف مرغ روحش بی گمان از بیم بشکستی قفس
 گر دل دریا عطایت موج بر گردون زدی لَجَّة گردون بر او گردان نماید همچو خس
 و ر شکوهت را به میزان معالی برکشند از ره خفت کم آید بوقبس از یک عدس
 اندر آن میدان که مردان سعادت جوی را از ره مردی عنان از دست بریاید فرس
 نشتر شمشیر شیران روی در شیران نهد چون طبیب مرگ گیرد ساعد جان را مجس
 از میان مشرق و مغرب بر آیی مردوار رایت نصرت ز پیش و آیت دولت ز پس
 خلق هفت اقلیم اگر آن روز همدستان شوند از ره مردی نیارد پای دستان تو کس

صورتی گردد مجسم فتح گوید آشکار

لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَى لَا سِيفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَار...

ای گزیده مر خدایت یا امیرالمؤمنین خوانده نفس مصطفایت یا امیرالمؤمنین
 گردنان دهر را آورده سرها زیر حکم بازوی زور آزمایت یا امیرالمؤمنین
 خازنان کان و دریا، کیسه‌ها بردوختند روز بازار سخایت یا امیرالمؤمنین
 بس که لعل اندر دل کان خاک بر سر می‌کند از دل دریا عطایت یا امیرالمؤمنین
 از نسیم باد نوروزی نشاید یاد کرد پیش خلق جان فزایت یا امیرالمؤمنین
 خاطر همچون منی شوریده خاطر کی کند وصف قدر کبریایت یا امیرالمؤمنین
 آنچه عیسی از نفس می‌کرد رمزی بود و بس از لب معجز نمایت یا امیرالمؤمنین

با همه بالانشینی عقل کل نابرده راه زیر شادروان رایت یا امیرالمؤمنین
 آنچه تو شایسته آنی ز روی عزّ و جاه کس نداند جز خدایت یا امیرالمؤمنین
 ما همه از درگه لطف گدایی می‌کنیم ای همه شاهان گدایت یا امیرالمؤمنین
 گر بدی بالاتر از عرش برین جای دگر گفتمی کان جاست جای یا امیرالمؤمنین
 مدح اگر شایسته ذات تو باید گفت و بس کیست تا گوید ثنایت یا امیرالمؤمنین
 فهم انسانی چه داند عزّت جاه تو را
 کافرینش برنتابد بار مقدار تو را^۱

۱- در جمع‌آوری اطلاعات از منابع اصلی زیر استفاده شده است:

- (۱) مجموعه خطی به شماره ۲۶۲۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش نسخ خطی؛ این مجموعه با خطی روشن و در سده ۱۱ هجری تحریر شده است و اشعاری از ۱۳۰ شاعر آمده، از جمله یک قصیده ۳۷ بیتی از کاشی با مطلع زیر:
 چو شاه روم بر آمد فراز تخت زیر جد
 سپاه زنگ نگوینار کرد رایت اسود
- (۲) مجموعه خطی به شماره ۱۶۲۰، دانشکده الهیات مشهد؛ در صفحه ۴۱ این مجموعه اشعاری از کاشی آملی آمده است.
- (۳) جنگ خطی به شماره ۹۵۵، نسخ خطی، دانشکده الهیات مشهد؛ در این جنگ خطی اشعاری از کاشی آملی آمده، از جمله قصیده بلندی با مطلع زیر:
 ای سدره مرفوع تو از نه فلک ارفع
 وی پرده ز روی تو ضیا شمع مشعشع
- (۴) جنگ خطی به شماره ۵۴۰۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش نسخ خطی، در این جنگ، هفت بند کاشی و یک مخمس با مطلع زیر آمده است:
 گو ای صبا به لطف به آن سر و گل عذار
 خونین جگر چه لاله‌ام از جور روزگار
 کز ناز و جور و خشم تو شد جان من فگار
 رفستیم و داغ عشق تو بردیم یادگار
- (۵) جنگ خطی به شماره ۲۵۹۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخ خطی؛ در این جنگ، هفت بند و چند قصیده از کاشی آمده است.
- (۶) جنگ خطی به شماره ۳۰۳۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخ خطی.
- (۷) تذکرة الشعراء سپاهانی، همان.
- (۸) جنگ خطی به شماره ۴۵۷، دانشکده الهیات مشهد، نسخ خطی. در این مجموعه نویسنده، کاشی آملی را در شیوه مداحی اهل بیت، دعبل ثانی خوانده است.
- (۹) مجموعه خطی به شماره ۱۸۸، کتابخانه ملی، نسخ خطی.
- (۱۰) مجموعه خطی به شماره ۳۵۲۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش نسخ خطی، در این مجموعه علاوه بر اشعاری از کاشی آملی، دو قصیده منسوب به فردوسی در مدح و منقبت حضرت علی (ع) آمده است، که مطلع و مقطع یکی از قصیده‌ها چنین است:
 مطلع: میر دین پرور شجاع صف هیجا حیدر است
 مقطع: یا الهی حشر فردوسی طوسی در بهشت
 ز آنکه شیر ایزد و ابن عم پیغمبر است
 با امیر نحل کن، کان ساق حوض کوثر است
- (۱۱) جنگ خطی ۳۶۶، کتابخانه گنج بخش، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، و مواردی دیگر که جهت اختصار از ذکر آن صرف نظر شد.